

درس سیصد و هشتاد و دوم: صوت ۴۰۴

بررسی اقوال درباره انتفاء یا عدم انتفاء علم اجمالی با

طرق اضطرار (1)

## أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند به دنباله مطلب در تتمه مسئله راجع به طرّو اضطرار در اطراف علم اجمالی می‌فرمایند که فرقی در تقارن اضطرار با علم اجمالی و تأخّر اضطرار از علم اجمالی نیست سواءً اینکه این اضطرار به معین تعلق بگیرد یا به غیر معین تعلق بگیرد و دلیلی که برای این مطلب ذکر می‌کنند این است که تکلیف در عالم انشاء متعلق و مشروط بر عدم طرّو اضطرار است یعنی هم‌زمان با تعلق تکلیف به اطراف علم اجمالی، مشروطیت عدم اضطرار هم در این تکلیف لحاظ شده است. بنابراین وقتی که اضطرار به امر معین یا غیر معین تعلق گرفت، یکی از دو طرف علم اجمالی که قوام علم اجمالی به اجتماع طرفین است طبعاً منتفی می‌شود. بنابراین تکلیف منجز، به تکلیف مشکوک مبدل می‌شود این بیان مرحوم آخوند است.<sup>۱</sup>

### توجیه کلام مرحوم آخوند

#### دلیل قائلین به تنجز علم اجمالی بعد طرّو اضطرار

البته در تفصیل قضیه ما این‌طور می‌بایست کلام مرحوم آخوند را توجیه کنیم بر اینکه در عالم انشاء وقتی که تکلیف بر علم اجمالی تعلق می‌گیرد، اشتغال ذمه‌ای که به واسطه علم اجمالی حاصل می‌شود آن اشتغال ذمه طبق نظر قائلین به وجوب احتیاط به واسطه طرّو اضطرار منتفی نمی‌شود چون قائلین به وجوب احتیاط قائل‌اند بر اینکه به واسطه حصول علم اجمالی، اشتغال ذمه بر اجتناب از اطراف باقی است و برائت از تکلیف برای انسان حاصل نمی‌شود، و بعد از طرّو اضطرار آن اشتغالی که قبل از طرّو اضطرار بود به استصحاب باقی می‌ماند یعنی به واسطه نفس بقاء طرف دیگر که موضوع برای أحد الطرفین است آن اشتغال ذمه هم باقی می‌ماند. بنابراین نسبت به طرف دیگر آن علم اجمالی هنوز باقی است و باید از طرف دیگر اجتناب کرد، قائلین به وجوب احتیاط این مطلب را می‌فرمایند.

مرحوم آخوند هم به همین جهت مطلب را به عالم انشاء برمی‌گرداند یعنی می‌فرماید که وقتی در عالم انشاء، تکلیف به طرفین علم اجمالی تعلق گرفت آن اشتغالی که بر این اساس می‌آید مشروط به عدم اضطرار است نه اینکه آن تکلیف مطلق است که در صورت انتفاء أحد الطرفین شبهه اشتغال و عدم اشتغال بیاید و به واسطه استصحاب آن اشتغال موجب اجتناب از طرف دیگر بشود یا موجب وجوب تناول طرف دیگر بشود. همان‌طور که در صورت فقدان یکی از دو طرف بر مبنای مرحوم آخوند احتیاط به جای خودش باقی است زیرا

<sup>۱</sup> . کفایة الأصول (تعلیقہ زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۲.

با فقدان یکی از دو طرف شبهه بقاء اشتغال به جای خودش باقی است و وقتی که اشتغال در شبهه بقاء خودش قرار داشت، در اینجا مقتضای استصحاب حکم به بقاء اشتغال و اجتناب از طرف دیگر است یا تناول طرف دیگر است یعنی اتیان به طرف دیگر است چون یکی از دو طرف در اینجا مفقود شد و - البته فائلین به عدم احتیاط قائل هستند بر اینکه لازمه علم اجمالی اجتماع است و آن عنوان و وصف جمعیت و اجتماع است که موجب تعلق تکلیف است - وقتی که آن وصف اجتماع و وصف عنوانی از بین رفت بنابراین موضوع برای حکم هم از بین خواهد رفت زیرا حکم دائر مدار تحقق موضوع است و تحقق موضوع دائر مدار اجتماع اوصاف و اجتماع شروط است و وقتی که آن شروط منتفی شد طبعاً موضوع هم منتفی خواهد شد.

### حکم دائر مدار موضوع

وقتی که مولا می گوید: **أكرم العلماء** یک زید عالمی وجود دارد و الآن برای این زید عالم نسیان پیدا شده است و ما شک در تحقق موضوع داریم که آیا موضوعی که در اینجا متعلق برای حکم است محقق است یا محقق نیست؟ در اینجا ما نمی توانیم استصحاب عالمیت را بیاوریم یا استصحاب شمول حکم را در اینجا بیاوریم و بگوییم که اگر مولا سابقاً می گفت: **أكرم العلماء** - این به استصحاب تعلیقی که استصحاب تعلیقی عبارت از استصحاب قهقراء است - همان طور که **أكرم العلماء** شامل زید عالم می شد الآن هم که به واسطه نسیان، علم زید منتفی شده است بنا بر استصحاب تعلیقی این شامل علماء هم خواهد شد! ما نمی توانیم در اینجا این حرف را بزنیم. چرا؟! به جهت اینکه حکم وجوب اکرام بر افراد به عنوان وصف عنوانی رفته است یعنی عنوان شخصیت در این اکرام دخالت ندارد بلکه عنوان وصف در این حکم و در وجوب اکرام دخالت دارد؛ در هر جا که وصف باشد - خوب باید دقت کنید! این مسئله ای است که خیلی جاها در اصول به درد می خورد! - در آنجا حکم به آن تعلق می گیرد و اگر وصف نباشد در آنجا حکم تعلق نمی گیرد. **اللهم إله** در موردی که تعلق حکم بر آن موضوع غیر از آن وصف عنوانی لحاظ افراد دیگر هم شده باشد، بعد آن وقت شک ما در اینجا این است که اگر با نسیان علم از زید آن وصف عنوانی عالم منتفی شده است ولی آیا حکم اکرام باقی مانده است یا نه، در اینجا قائل به استصحاب می شویم. چنانچه قبلاً حکم به اکرام علماء بود در آنجا می توانیم آن حکم اکرام علماء را استصحاب کنیم و در مانحن فیه که نسیان علم شده ولی لحاظ اکرام به جهت غیر علم هم ممکن است باشد در اینجا اشکالی ندارد که استصحاب بشود ولی اگر حکم به وصف عالم رفته است چه اینکه قبلاً اکرام شامل زید شده باشد یا نشده باشد، اکرام بدوی و حکم بدوی باشد در اینجا تخصصاً زید از تحت علماء خارج می شود چون در اینجا با نسیان علم دیگر عنوان عالم بر او صدق نمی کند و این عنوان عالم دخالتش در احراز موضوع دخالتش غیر قابل تردید است و با انتفاء این عنوان موضوع منتفی خواهد شد و وقتی موضوع منتفی شد حکم هم نداریم؛ مولا می گوید: **أكرم العلماء** شما می گردید در قم عالم پیدا نمی کنید

آیا زید لبوفروش را دعوت می‌کنید؟! او که عالم نیست! وقتی عالم نبود حکم هم منتفی می‌شود و هر وقت عالم پیدا شد حکم هم متعلق می‌شود. بنابراین حکم دائر مدار موضوع است.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که در عالم جعل و انشاء حکم وجوب اجتناب بر موضوع که همان جنبه اجتماعی است به عنوان اینکه این اضطرار در اینجا مانع نشود این حکم تعلق گرفته است پس موضوع ما عبارت از اجتماع طرفین است **مع عدم طرّو المانع**، مسئله این است.

بنابراین وقتی که موضوع به این کیفیت شد اضطرار که بیاید چه به معین تعلق بگیرد یا به غیر معین تعلق بگیرد در اینجا موجب زوال موضوع خواهد شد. موضوع ما در اینجا طرفین خالی از اضطرار است و الآن اضطرار آمده شامل شده است؛ اضطرار آمده طاری شده است یا مقارن با علم اجمالی یا متأخر از علم اجمالی، پس موضوع منتفی شد.

اگر در اینجا شخصی بگوید که علم اجمالی در اینجا به حال خودش باقی است، وقتی علم اجمالی در آنجا بود بالأخره علم اجمالی الآن هست و این علم اجمالی الآن هم در اینجا باقی است و یا به این تعلق گرفته است یا به دیگری، حالا بر فرض اضطرار هم باشد وقتی اضطرار باشد علم اجمالی ما که از بین نرفته است، بالأخره ما الآن هم می‌دانیم که **إِمَّا هَذَا حَرَامٌ وَإِمَّا هَذَا**. این را چه کار می‌کنیم؟! اینجا است که استصحاب اشتغال می‌کنیم؛ یعنی شبهه این است که با طرّو اضطرار آیا آن علم اجمالی ما منتفی می‌شود یا منتفی نمی‌شود؟ قائلین به احتیاط می‌گویند که منتفی نمی‌شود و ما باز هم علم اجمالی داریم. البته این با آن مبنای ما فرق می‌کند اصلاً بحث این مبنا نیست اینجا می‌گویند: ما هنوز علم اجمالی داریم خب علم اجمالی یک چیز طبیعی است ما هنوز علم اجمالی داریم که **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ أَوْ هَذَا** در اینکه شکی نداریم. در اینکه اضطرار بر أحد الطرفین عارض شده مطلب دیگری است ولی علم اجمالی ما سر جایش هست و حکم روی علم اجمالی رفته است. حکم خمر به جای خودش هست خب این را انسان تناول می‌کند ولی حکم اضطرار هم به جای خودش هست؛ هر چیزی حساب خودش را دارد.

پس علم اجمالی داریم بر خمریت **هَذَا أَوْ هَذَا أَمْرٌ مُرَدِّدٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ** و موجب این علم اجمالی به موجب این خمریت مردّد علم اجمالی حاصل می‌شود و به مقتضای علم اجمالی وجوب اجتناب طاری می‌شود پس وجوب اجتناب به این تعلق می‌گیرد و به طرف دیگر تعلق می‌گیرد؛ **يُخْرِجُ أَحَدَ طَرَفَيْنِ هَذَا الْمَوْرِدَ إِمَّا مَعِينٌ أَوْ مَخِيرًا وَ يَقَعُ الطَّرَفُ الْآخِرُ فِي حَكْمِ عِلْمِ الْإِجْمَالِي** خب این مطلب به این کیفیت است.

### نذر موجب تبدّل استحباب صلاة لیل به وجوب

جوابی که می‌شود مرحوم آخوند از این قضیه بدهند آن جواب این است که اضطرار را ما نسبت به علم اجمالی باید لحاظ کنیم که اضطرار چه نقشی در علم اجمالی دارد و در تحقق یا خلل در تکوّن موضوع علم

اجمالی دارد؟ یک وقتی ما در مجلسی بودیم که یک عدّه از فضلاء قم هم در آنجا بودند و صحبت شد که آیا نذری که به صلاة اللیل تعلق می‌گیرد - **صلاة اللیل مستحبّ** - صلاة اللیل را از استحباب به وجوب منقلب می‌کند یا اینکه در همان استحباب باقی ننگه می‌دارد اما الزام می‌آورد؟ خب در آنجا صحبت شد و بعضی‌ها قائل بودند که این را تبدیل به وجوب می‌کند و بعضی‌ها قائل بودند که بر همان استحباب باقی است. یک نفر از این آقایان که البته از تهران آمده بود و در قم نبود، از فضلاء تهران است و هنوز هم حیات دارد ایشان اصرار داشتند که این را به وجوب تبدیل نمی‌کند بلکه این را در همان استحباب باقی می‌گذارد و استحباب را برای شما الزامی می‌کند، نه اینکه استحباب را برگرداند و متبدّل به واجب کند! مستحب سر جایش هست؛ **مستحب مستحبّ**، **صلاة مستحبّ**، **صوم مستحبّ**، **انفاق مستحبّ**، ولی وقتی که نذر به او تعلق گرفت همان حکم ابتدائی که بر او هست را بر انسان لازم می‌کند یا آن حکم ابتدائی را بر انسان محرم می‌کند. من باب مثال اگر یک چیزی برای انسان مکروه بود مثل خوردن پنیر یا شرب ماء قائماً در لیل، حالا انسان نذر کند یا قسم بخورد بر اینکه شرب ماء را در لیل قائماً نکند یا اینکه اکل پنیر را به خاطر کراهتش ترک کند. آیا این کراهت به حرمت برمی‌گردد یا به حال خودش باقی است و مکروه برای انسان منهی می‌شود؟! این نظر ایشان بود و البته نسبت به مسئله اختلاف بود.

آنچه که به نظر می‌رسد همین است که متبدّل به واجب می‌شود زیرا مطلب خالی از این نیست که آیا بر ترک صلاة اللیل شارع عقاب می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر شما می‌گویید که عقاب می‌کند چطور عقاب به امر مستحب تعلق می‌گیرد؟! این خلاف است. شارع که عقاب می‌کند این عقاب به چه تعلق می‌گیرد؟! بر ترک صلاة اللیل عقاب می‌کند یا اینکه بر ترک نذر عقاب می‌کند؟! فرقی در اینجا در فعل نیست. نذر که خودش فی حدّ نفسه فعل نیست تا اینکه شارع آن حکم را معلق بر او کند بلکه نذر تعلق بر فعل خارجی می‌گیرد و آن ترک فعل خارجی در اینجا حرام می‌شود. چرا فعل حرام می‌شود؟! به واسطه نذر، پس همین صلاة اللیل که مستحب است به واسطه عمل دیگر واجب می‌شود. **و کم له من نظیر**.

حالا ما چرا در مستحب فرض کنیم بلکه همین مایع مثل آب حکم اوّلی او چیست؟ این مایع حکم اوّلی ندارد و در صورت اختیار مکلف و بدون طرّو امر دیگر این حکمش عبارت از اباحه است، همین ماء در صورت نیاز مستحب می‌شود، همین ماء در صورتی که برای بدن ضرر دارد مکروه می‌شود، همین ماء در صورتی که انسان مشرف به هلاکت است و عطش بر او مستولی است واجب می‌شود. یعنی حکم یک آب به عناوین مختلف ممکن است مختلف باشد. چرا؟ چون به واسطه تحقق شرائط و قرائن، موضوعات مختلفی بر این عارض شده است. الآن این آب **لو خُلّی و طَبَّعَه** مباح است اما همین اباحه در شرایط مختلف احکام مختلفی به خود می‌گیرد، بر حسب اختلاف موضوعاتی که در اینجا پیدا می‌شود. همین طور مسئله مربوط به صلاة اللیل است.

**صلاة الليل لو خلى و طبعه مستحب**، اما همین صلاة الليل در صورتی که نهی پدر نسبت به او تعلق بگیرد، حرام می شود. همین صلاة الليل در صورتی که نذر به او تعلق بگیرد واجب می شود، چرا؟ چون در اینجا متعلق خود صلاة الليل برای نذر قرار گرفت نه اینکه صلاة الليل مستحب متعلق نذر قرار گرفت و ما دیگر به مستحب و غیر مستحبش کاری نداریم. صلاة الليل متعلق برای نذر قرار گرفت واجب می شود. همین صلاة الليل اگر متعلق برای اداء قرار بگیرد حرام می شود مثلاً کسی خوابیده است و شما با صدای بلند یک سورة بقره را هم در صلاة بخوانید، آن بیچاره مریض است و از خواب بیدار می شود همین صلاة الليل حرام می شود! اگر تو می خواهی صلاة الليل بخوانی بلند شو برو در بالکن بخوان چرا می خواهی یک فردی را از خواب بیدار کنی؟! همین صلاة الليل در یک جا استحبابش تأکید می شود علی کل حال بر حسب اختلاف در موارد و اختلاف در مسائلی که دارد حکمش مختلف می شود.

### از بین رفتن تنجز علم اجمالی در حال اضطرار

بنابراین علم اجمالی که شما می فرمایید به واسطه اضطرار آن تنجزش نسبت به افراد باقی است، از طرف مرحوم آقا آخوند این طور می توانیم به ایشان پاسخ بدهیم که اضطرار در اینجا چه عملی انجام می دهد؟ وقتی که اضطرار می گوید که یک امر مباح است واقعاً این امر را مباح می کند و وقتی که یکی از طرفین متیقناً مباح شد یا مختاراً، وقتی که مباح شد ولو خمر باشد مباح است فکیف به اینکه ماء باشد و خمر نباشد. وقتی که اضطرار مباح می کند دیگر یکی از دو طرف حرام در اینجا معنا ندارد. موضوع برای علم اجمالی که منجز است تردد طرفین در حرمت أحدهما است و در اینجا ما حرمت أحدهما دیگر نداریم بلکه فقط **مشکوک الحَرمة** **طرف الواحد** داریم حرمت أحدهما دیگر نیست چون أحدهمایی دیگر نیست.

تلمیذ: یقین اینجا یقین تعبّدی است یقین وجدانی که انسان حاصل نمی کند یعنی در واقع شارع آمده ما را متعبد کرده کأنّ این را نازله علم وجدانی قرار داد.

استاد: ما الآن متیقن هستیم بر اینکه این الآن حلال است و یقین داریم وجداناً هم یقین داریم! تعبّد و غیر تعبّد نداریم! شما وجداناً می دانید این بر شما حلال است یا نه؟! وجداناً حلال است. اصلاً شارع بگوید که این خمر است - بالاتر از این؟! - و بخور! شما چه کار می کنید؟!

مگر مرحوم آقا به مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیهما - عرض نکردند که اگر این لیوان دم باشد و شما بگویید که بخور من می خورم!<sup>۱</sup>

مگر نفرمودند؟! مجتهد هم هستند. اعلم از علماء عصر و مراجع هم بودند. چطور یک هم چنین حرفی

<sup>۱</sup> . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۴۵.

زدند؟! یعنی چه؟! یعنی اگر کسی کلام یک نفر را مانند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بداند [این کار را می کند] الآن امام زمان علیه السلام بگوید که این خمر است و من به شما می گویم که این خمر را بخور! چه می گویند؟! می گویند که نه شما امام زمان نیستی، اگر امام زمان بودی این طور نمی گفتی! می گوید که من امام زمان هستم، من مشرّع هستم البته مشرّع خداست من واسطه بلاغ هستم - من به تو می گویم که این کار را بکن. مگر پیغمبر به عمر و ابوبکر نگفتند که بروید آن کسی که در حال صلاة است را بکشید؟! اسمش خرقوص بود. رفتند گفتند که عجب! چطور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند کسی که در حال رکوع است را گردن بزنیم؟! نعوذ بالله! برگشتند! فرمودند: کشتی یا نه؟! یا رسول الله دیدم در حال رکوع است! حضرت به عمر فرمودند که تو برو، عمر رفت دید در حال سجده است، آمد گفت که یا رسول الله دیدم در حال سجده است چطور می شود من گردنش را بزنم؟! به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند حضرت رفت و آمد فرمود که دیدم رفته است و خبری نیست.<sup>۱</sup>

پیغمبر می گوید که مسلمانی که دارد نماز می خواند و رکوع و سجده می کند من می گویم که گردنش را بزن. امام زمان الآن بیاید بگوید که این خمر حرام است و تو بخور. نه اینکه من آن را تبدیل به ماء می کنم، اگر تبدیل به ماء کند به واسطه آن ولایت تکوینی خب تحوّل موضوع است و در آن بحثی نیست مثل اینکه خمر تبدیل به سرکه می شود. نه، این خمیری که فردا به آزمایشگاه هم ببری یک قطره اش را هم بخوری دور خودت می چرخد! حضرت می فرماید که همین مایع به عنوان خمیریت را بنده می گویم که **هذا حلال** چه می فرماید؟! تمام شد! تعبّد نداریم. این حرف ها چیست؟! شارع گفته است که اضطرار موجب حلیت است الآن که مشرف بر هلاکت هستی باید خمر را بخوری و اگر نخوری خدا روز قیامت پدرت را درمی آورد. چرا؟ چون حفظ نفس اوجب از حرمت خمر است و شکی در این قضیه نداریم، فکیف به اینکه حالا مردّد است. حالا این اضطرار که موجب حلیت است آیا واقعاً موضوع برای علم اجمالی را از بین می برد یا نه؟ از بین می برد. پس دیگر چه جای اشتغال و اینها هست؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد

<sup>۱</sup> . المراجعات، ص ۹۴؛ الفصول المهمة، ص ۱۰۸.